

یاولوس و شمعون در شهر روما و مار قوس در اسکندریه بقتل رسیدند. اگرچه در هذکام حکام که بت پرستی رغبت تمام داشتند. حواریون در نتیجه ظالمان خونخوار گرفتار گشته بفرام آوردن انجیل شریف دست اقتدار نیافتند. باین همه شاگردان ایشان خیلی رسائیل را بنام انجیل بقید قلم آورده در بازار انتشار انداخته بودند. بمرور زمان اگرچه بعضی حکمداران در دین نصرانی در آمده برای یافتن يك انجیل صحیح بسیار جستجو کرده اند. اما چون در دست ایشان نسخه های فراوان افتادند. اگرچه از جمله تنها چهار قطعه انجیل را که قریب یکدیگر بودند. انتخاب نموده دیگران را دور انداختند. و از آن چهار انجیل یکی را بتسا و دوم را بیوحنا که از حواریون بودند. و سوم را بمار قوس که شاگرد پتروس بود. و چهارم را بلوقا که انهم از تلامذ بود. نسبت داده اند. و ایکن چون انانجیل مذکور نیز باینکدیگر مطابقت تمام ندارند. پس بسیاری ذوات رسائیل بقید قلم آورده تناقض انهارا نشان داده اند. چون مقصد ما از بحث ادیان قدما تنها توسیع و تنویر مدخل تاریخ اسلام بود. بنابراین عنان شبذیز قلم را از میدان این امتحان باز دیداریم.

در میان دعوی نبوت و عروج عیسی علیه السلام تنها مدت نه سال و نه ماه بوده و در اثنای اینقدر اندک مدت جمع و نشر انجیل ممکن نبوده و بعد از انتقال حضرت عیسی حواریون و نصاران نیز در نتیجه ظلم یهودیان و حکام بت پرستان گرفتار گشته بپلاهای کونا کون مبتلا شده بودند. پس سرانجام چنین امر مهم معطل مانده و بنای کارشان متزلزل شده و تاسیس دین نصارا چند صد سال در کشاکش

بمانده بود. اگر بانی قسطنطنیه یعنی قسطنطین نخستین که ابتدا مادرش بنام النی و بعد از آن خودش نیز نصرانی شده بود، شمشیر شهنشاهی را برای نصرت و تأیید دین نصارا نمی کشید. هر آینه هنوز بسیاری سالهای دیگر هم سرانجام نمی توانست یافت.

اکنون برای اثبات این دعوی نتیجهٔ جمعیتهای اساقفه را که بجهت تأسیس عقاید دین نصارا گاه در ازنیق و صور و مالکیدونیا یعنی قاضی کوی و گاه در قسطنطنیه و افسسوس یعنی ایا صولق منعقد شده اند. علی طریق الاجمال بیان می‌نماییم. و کسانی که تفصیل از اینها خواهند باید که در مفتاح العبر در بحث مسیح علیه السلام مراجعت فرمایند.

بروجه سالف البیان در میان طوائف نصرانیسان عدم اطراد با جیل باعث قال و قیل گردیده. و چون دینشان نام اسقف بعضی اقوال بدعت اشتمال را ایشاد و در میان اساقفه مباحثات و مقالات را احداث کرده و در زمان قیصر قلاودینوس بطریق انطاکیه یونس الشیمصانی نیز بتوحید یزدانی اهتدا و بعضی کسان بذهبش اتباع نموده در دین نصرانیسان اختلاف فراوان حاصل شده. و تا زمان قسطنطین ممتد گشته بود. پس برای بحث و مناظره اعتقاد اریوس که بتوحید معترف بود. بادو نفر اسقف دیگر در تاریخ نوزدهم سال جلوس قسطنطین بزر ریاست بطریق اسکندریه بنام لکساندر مجلسی از اساقفه ترکیب و ترتیب یافت. قسطنطین ای الکساندر را تحسین نموده فرمود تا کفر اریوس را اعلان بایند. بعد از آن الکساندر برای وضع و تأسیس دیانت نصرانیه بعد انجمنی مناسب دانسته در ازنیق جمعیتی مرکب از دو هزار و سه

صد نفر اسقف منعقد شده بعد از مناظره فراوان مقاله معروف را که ( امانت ) میخوانند . باتفاق رأی سه صد و هترده نفر اسقف ترتیب و تسجیل ساختند . در میان این مجلس و میلاد حضرت عیسی از سه صد سال بیشتر گذشته بود . بعد از آن بطریق قسطنطنیه اوسیانوس که از اساقفه اسکندریه و از معتقدان مذهب اریوس بود . و دیگر رفیقانش برای مباحثه اعتقاد اودیانوس بهر نوعیکه توانستند . بعقد انجمنی امر قسطنطین را صادر گردانیده و در صورت جمعیتی منعقد گشته و خیلی از اساقفه فراهم آمده مانند اول مذهب اریوس را رد و امانیوس را زده تحقیر کردند . قسطنطین این خبر را شنیده از دادن رتبه بطریق قسطنطنیه باوسیانوس نادم و پشیمان شده بود . بعد از وفات اوسیانوس معتقدان مذهب اریوس باز فرصت یافته بقسطنطین بیان نمودند که اگر چه مذهب اریوس حق بود ولیکن چه فائده که در جمعیت از نیک اریوس را بیکناه ظلم و تحقیر کرده اند . و بدلائل عقلی توحید را چنان مفصلا تعریف کردند که . قسطنطین نیز بقبول دین توحید شغف تمام حاصل کرده بود اما اسقف قدس شریف کیریوس از میل نمودن قسطنطین بتوحید خبر یافته زود نامه نوشته فرستاد که از قبول نمودن توحید حذر باید کرد . بنابراین قسطنطین باز بر همان اعتقاد تثلیث قایم ماند .

ملوک و سلاطین که بعد از وفات قسطنطین نخستین بر کرسی حکمرانی می نشستند . چون بعضی از ایشان بذهب اریوس اهتداد و بعضی نیز بعقیده جمعیت از نیک افتدا می نمودند . پس هر مذهبی که بمرطور زمان میداشت . بطریق قسطنطنیه را نیز از همان مذهب انتخاب میکردند . و بعضی ملوک در خصوص دین و مذهب مبالغات

نموده بکار اساقفه هرگز مداخله نمی کردند و چون بعضی از اساقفه چنان بیان کردند که در انجیل گفته است که کلمه گوشت شد، و نگفته است که کلمه انسان شد، و همین دلیل از تثلیث عدول نموده بدو اقبووم معتقد شده، یعنی پیدر و پسر اعتقاد نموده و عیسی را عبارت از کلمه پنداشته متنی شده بودند.

بنابرین دویست و پنجاه سال پس از جمعیت از نیک جمعیتی دیگر نیز در قسطنطنیه منعقد گشته و بعد از مباحثه فراوان و مناظره بی پایان معتقدان اعتقاد مذکور لعنت کرده تکفیر نمودند. و بعد از آن معتقدان جمعیت از نیک یک فقره دیگر را یعنی ( باز روح القدس که از پدر منتفی شده است ایمان می نمایم ) علاوه کرده گفتند هر که بعد ازین در عبارته این مجموعه کم و بیش نماید، بروی لعنت باید کرد.

این جمعیت هم نزدیک شش صد سال بعد از مسیح منعقد شده بود. چهل سال بعد ازین جمعیت شخصی بنام ( نسطوریوس ) بظهور آمده گفت زمریم انسان زائید و از خدا کلمه زائید لا جرم مسیح خدا نیست. بل انسان است. و قبل از وی اعتقاد اسقف ( نودوس ) و ( دیودوسوس ) نیز چنین بود. چونکه ایشان هم می گفتند از مریم مسیح زائید و از خدا کلمه زائید. کلمه که ابن ازلیست. مسیح محدث حلول نموده باین الله مسمی گردیده است. چون ایشان هم دو فرزند خدا را اثبات می نمایند. چونکه میگویند یکی ازلیست. و دیگری فانلیست پس در باب تدقیق و تحقیق این اعتقاد نیز در ( افسوس ) یعنی در ( ایاصولق ) جمعیتی دیگر مرکب از دویست نفر اسقف منعقد گشته مقاله مذکور را ابطال و کفر قائلان آنرا اعلان نموده لعنت کردند. اگر چه نسطوریوس را بمحل مسمی ( انجیم ) که در

صعید مصر واقع است منق کردند. با این همه مذهبش در بلاد شرقی از فارس و عراق و موصل و جزیره تافرات منتشر گشته و نصیرانیان دیار مذکور عیسی را انسان میپنداشتند. بطریق اسکندریه (دیوسورس) نیز میگفت مسیح از دو جوهر يك جوهر و ازدو اقنوم يك اقنوم و ازدو طبیعت يك طبیعت و ازدو مشیت يك مشیت است. اما چون دیگر بشر یقان جناب مسیح را دو جوهر و دو طبیعت و دو مشیت و يك اقنوم میدانستند. پس انهم چه ایشان را و چه پیروان مذهب ایشان را لعنت و نفرین کرده است. بیست و يك سال بعد از جمعیت افسوس بامر قیصر مرقیانوس در (مالکیدونیا) جمعیتی دیگر نیز مرکب از دو بیست و سی و چهار نفر اسقف عقد گشته اعتقاد دیوسقورس را ابطال و رأی جمعیت ازینق را تأیید کرده وزن مرقیانوس دیوسقورس را زده و معتقدانش را نیز ضرب و طرد نموده و بعد از آن قیصر مرقیانوس در کافهٔ ممالک که بزیر حکم داشت. نامهها فرستاده امر نمود که همگنان عقیدهٔ معتقدان جمعیت ازینق را بر حق پندارند. و هر که بدان مخالفت نماید. او را قتل کنند. در هنگام مرور دیوسقورس از قدس و ارض فلسطین ساکنان آنجا مذهب و عقیده اش را قبول کرده و چون اهالی مصر و اسکندریه پیش از آن بوی بیعت کرده بودند پس دیوسقورس هم بسیاری اساقفه را از مذهب خود نصب و معین نمود. چون در زمان صباوت نام دیوسقورس یعقوب بود بنابراین پیروانش را یعقوبیه میگویند. چون بعضی اساقفه مسئلهٔ تناسخ را نیز احدث کرده بودند. پس نزد يك عدد و شصت سال بعد ازین جمعیت در قسطنطنیه باز

جمعیتی دیگر عقد گردیده منکران بعث و اقرار کنندگان تناسخ را لعنت نموده کفرایشان را نیز اعلان کردند.

نتیجه جمعیت‌های مذکور دین نصرانی را بسه فرقه تقسیم نموده معتقدان مجلس ازینق و افسوس باسم ( ملکائیة ) و پیروان مجمع ثالث بنام نستوریه و قبول کنندگان مذهب دیورستورس نیز باسم یعقوبیه تسمیه گردیدند.

بعد از آن هم در میان رؤسای روحانیه شك و ارباب بظهور آمده مذهب جمعیت ازینق بدو مذهب یعنی بمذهب ( اورتودوکس ) و ( قاتولیک ) متفرق شده و از هر یکی چندین فرقه‌های متعدد بوجود آمده و بعد از مدتی مذهب ( پروتستان ) نیز بظهور آمده و از انهم خیلی مذاهب حادث شده اند.

هر چند در اوائل در دین نصرانی رأس مذاهب سه مذهب یعنی ملکائیة و نستوریه و یعقوبیه بودند. و لیکن بمرور زمان بمذهب نستوریه و یعقوبیه ضعف آمده و از معتقدان این دو مذهب در مصر و حبش و عراق خیلی اندک مانده و اورتودوکس یعنی مذهب ملکائیة و قاتولیک و پروتستان باطراف جمیع اروپا و امریقا و بعضی بلاد شرق منتشر گشتند.

اگر چه اساس دین هر سه مذهب بر تثلیث مبنیست. با این همه در میان خود اختلاف هم دارند. اورتودوکس و قاتولیک در معابد خود تصاویر حواریون و اوایای دیگر را نیز گذاشته تعظیم و تکریم مینمایند. اما پروتستان چنین حرکت را از حرکت بت پرستی شمرده در عبادتخانه‌های خود تصویر نمیکذارند. نان و باده که در انجیل مذکور است. قاتولیکان در کیفیت انهم تأویل نموده میگویند چون حضرت عیسی حواریون را

نان و باده داده ~~ک~~ گفته بود که در وقت خوردن نان گوشت را  
و نوشیدن باده خونچرا بیاد آرید. پس نان گوشت شد و باده هم  
خون گردید. اکنون هم در وقت معین قاتولیکیان این سنت را بجا  
آورده نان را گوشت و خرا را خون عیسی پنداشته بخوبی بخورند  
و می نوشند. و اورتودوکسیان در هنگام خوردن نان و شراب تنها  
گوشت و خون عیسی را بیاد می آرند. اگر چه اختلاف ایشان  
در اوائل عبارت از چنین چیزها بود. ولیکن اهمسته اهمسته  
عداوت ایشان محکم تر گردیده خونیکه در ظهور دین نصرانی  
در میان بت پرستان و نصرانیان ریخته شده بود. در میان  
یروان این سه مذهب بیشتر از آن ریخته شده چندین جایهای  
معمور خرابه زار شده اند. چون پیش ازین بیان کرده بودیم که  
اساس دیانت اکثر نصرانیان بتلیت است. پس سبب معتقد شدن  
ایشان نیز بتلیت است. عیسی علیه السلام بی پدر پیدا شده  
با اعتقاد نصرانیان در هنگام صلب شدن نیز گفته بود که من بطرف  
پدر میروم. شمعون الصفا گفته بود که تو فرزند خدا هستی. و از  
فرط محبت ملاحظه نکردند که چنین الفاظ در میان بنی اسرائیل بچه  
وجه استعمال میشدند. و از روی محبت در حقی حضرت  
عیسی مبالغه های بسیار کرده در کردابی در افتادند که رهای یافتن  
از چنین بحر خونخوار خیلی دشوار است.

اگر عباره های انجیل را بنظر تفرس مطالعه نمایند. بخوبی  
دانسته میشود که عیسی نیز در آنجا فرزندی با دیگران اشتراک تمام  
دارد. چنانچه در انجیل وارد شده است که حضرت عیسی در  
هنگام وعده بحوار یون گفته است که دشمنان خود را دوست دارید

انکه شما را لعنت کند شما او را تبریک نمایید. بدی کنندگان را احسان کنید و انکه شما را بیازارد. شما او را تصلیه بنمایید. تا فرزندی پدرتان که در آسمان است لایق شه و مانند پدر خود تام و درست بشوید. و صدقه را پنهان بدهید. تار یا نشود. چونکه نزد پدر مردان نخواهید یافت. درین آیات انجیل فرزندی و پدری با سایر ناس بصورت اشتراک ذکر شده است. بنی اسرائیل نیز وقتیکه بنزول تورات مشرف شدند. میگفتند ما مانند دیگران نیستیم بلکه ما عیال و اولاد خدا هستیم. یعنی ما از بندگان خواص الخواص خدا هستیم. پس دقت باین کرد که بنی اسرائیل این چنین الفاظ را بکدام جا استعمال میکردند. مگر نه، ارا از فرط محبت تدقیق و تحقیق نموده عاقبت الامر در کرداب تثلیث افتادند. چون بدلائل قطعی اثبات شد که الفاظ پدری و فرزندی از چه کنایه بودند. اکنون پیبری عیسی را نیز باز از انجیل اثبات مینماییم. در انجیل متا در فصل دهم عیسی علیه السلام بحواریون خطاب نمود که انکسانیکه شما را قبول نمودند مرا قبول کرده اند. کسانیکه مرا قبول کردند. فرستنده مرا قبول کرده اند. ازین آیت بصراحت معلوم میشود که عیسی از جانب خدا ارسال شده است. در انجیل یوحنا در فصل پنجم نیز محرراست که عیسی علیه السلام گفت من بمشیت خود برای کار نیامدم. بلکه من بمشیت فرستنده برای عمل آمدم. چون در این آیت هم پیبریش بصراحت ذکر شده است. بنابراین ای علمای دین عیسوی آیا کنون بشما شایانست که با اعتقاد تثلیث که ضد عقل و مخالف نقل است و تناقض و تباینش نیز بدلائل قطعیه مانند افتاب ظاهر و باهر



شده است معتقد بشوید. فی‌نہی. پس بیاید که بوحدانیت خالق کون  
و مکان که بنص انجیل و قرآن عظیم الشان ثابت شده است. تصدیق نموده  
بروز قیامت که مانند ماشما هم باور میکنید. بحال صدق و سلامت  
بمضور باری حاضر شده همگنان ما بنعم آخرت باهم نائل بشویم.  
مابعد الیقین الا الضلال.

اکنون تثلیث را نیز بیان مینماییم. و امید واثق بران داریم  
که درین باب هم هیچ کس از ارباب عقل و انصاف اعتراض  
نخواهد کرد.

( در عقیده نصرانیہ تثلیث چیست )

پسر و پدر و روح القدس را یک خدا میدانند. اکنون این را نیز اندکی  
تشریح نماییم. سه چیز یک شد و یک چیز سه شد. ازین اتحاد و افتراق  
چه حاصل شد. پسر پدر شد و پدر پسر شد و روح القدس جسد  
و جسد روح القدس شد. جوهر مجرد جسم و جسم جوهر مجرد شد.  
بمکان مکاندار و مکاندار بی مکان شد. قدیم حادث و حادث قدیم شد.  
قایم بالذات قایم بالغیر و قایم بالغیر قایم بالذات شد. فانی باقی و باقی  
فانی شد. حضرت مریم نیز هم مادر خدا و هم دختر خدا و هم زن  
پسر خدا و هم زن خدا شد. مو بدان نصرانیان درین باب بحث  
و مناظره را قبول نمیکنند. اگر از ایشان پرسند که آیا سه یک  
میشود. میگویند آری سه یک میشود. و میگویند خدا یک است  
و روح القدس و پسر صفت اوست. و روح القدس را بکلمه و کلمه را  
بہلم تفسیر می نمایند. مگر از روی قاعده این هم نمیشود. چونکہ

علم اگر چه از صفات خداست. مگر فرزندی پیدر و پدیری بفرزند هرگز صفت نمیشود. اما ایشان بزعم خود میگویند چون کلمه جسد شد و دو چیز یک شد بنا برین صفت هم میشود. اگر چنان باشد در آنحال نیز تثلیث تنبیه میشود. و چون خدا و کلمه که جسد شد از آن یک خدا میشود. و دو یک میشود و یک دو میشود. و سه دو میشود و یک سه میشود و دو میشود. پس پریشان و پراکنده و مغشوش و مشوش میشود. اکنون از تشریح مذکور بخوبی ظاهر گردید که پسر و پدر و روح القدس فراهم آمده هرگز یک خدا نمیشود. چونکه درین اعتقاد تناقض و مخالف و تنافی مانند خورشید آشکار است. در هنگام ظهور زردشت دین صائبه اشعار و انتشار یافته تاجداران بسیاری دیار پرستش خداوندان بیشمار آغاز می نمودند. و چنانچه زردشت بتصور آنکه مردمان از افکار تعدد آله نیز بکلی تباعد نمایند. گفته است که خدا خیر را فکر نمود از آن نور بظهور آمد. و شر را فکر کرد از آنهم ظلمت حاصل شد. و از اتحاد آن نور و ظلمت عالم بوجود آمده است. همچنین قسیسان شرق نیز آن دین حق را که در زمان شهنشاهان بت پرست روم که قاتل حواریون بودند بظهور آمده بود. در مدت سه چهار صد سال بدین هیئت و قیافت گذاشتند. و کرنه حاشا عیسی علیه السلام و حواریون رضی الله تعالی عنهم از چنین بحث و مناظره خیلی دور هستند. چونکه اصحاب عقول همیشه از اعتقاد متناقض و مخالف و متنافی و متنافر بری الزمه می باشند. موافق این کتاب تا حال با هر عاقل و عالم عیسوی که ملاقات کرده باشد از ایشان هیچ یکی را ندید که موحد نبوده باشد.

چون حضرت مریم از اولاد داود علیه السلام بانوی اهل

حسب و نسب بود و عیسی علیه السلام از وی بی پدر بدنیاً تشریف فرموده . پس از ظهور چنین امر عظیم خویشاوندان و همسایگانش خبر یافته و کیفیت مذکور را خیلی دشوار پنداشته قبل و قال را بدرجه رسانیدند که یوسف النجار هم که بمشابه شوهر حضرت مریم بود از حدوت جلش بسیار مکرر گشته خواست که افتراق نماید . اما چون عفت و عصمت حضرت مریم نزدش مسلم بود . پس باسنتطاق مریم آغاز نمود . اگرچه حضرت مریم آمدن یک فرشته بصورت بشر و دمیدن و زده دادنش بولادت مسیح چنانچه واقع شده بود بی کم و کاست تفریر نمود . ولیکن یوسف وقوع چنین کار را محال دانسته مریم را از خانه خود بدر کرد . و در شب فرشته را در خواب دید که قول مریم را تصدیق میکند . پس مریم را باز بخانه آورده و برای تکبیلی عیسی علیه السلام از سوء قصد بدخواهان در کتم ماجرا اهتمام تمام بهر رسانید . بمضمون سعادت مقرون آیه کریمه آتی الذکر که آرایش ایوان بلاغت بدین وجه وضع جل شایع گشت . آیه ( یا اخی هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا ) یعنی ای خواهر هارون پدرت مرد بدکار بنود و مادرت هم روسپی نبود . پس چگونه بچنین کار زشت ارتکاب نمودی گفته تحقیر و حقیرش کردند . مریم نیز بصورت وقوع جل را بیان کرده بجهت محافظه فرزند دلبد خود همراه یوسف بجانب مصر روان شده .

### بحث

ایا بی پدر فرزند پیدا می شود . اگرچه بقاعده تناسل نمی شود مگر چون بر روی زمین بدایت تکوین هر مخلوق امریست اشکار .

و چنانچه سایر حیوانات بی پدر و مادر بوجود آمده اند نوع انسان نیز بی پدر و مادر پیدا شده است . اگرچه قدمای طبیعیون که از هدایت الهی محروم و از اصول طبیعت جاهل بودند بقدم نوع قائل گشته اند ولیکن حکمای اسلام نیز بطلان خیال فاسد ایشان را که پیراهین قاطع عقلی اثبات کرده اند . در کتب کلامیه مسطور هستند . درین عصر اخیر نیز طبیعیون میگویند این نوع بشر نوعی مخصوص پیدا نشده است بلکه از سایر حیوان درجه بدرجه ترقی یافته بدین درجه واصل شده است . و بعضی ترهات را ایراد کرده اند که در حوصله تعبیر نمی گنجند . چنانچه گروهی از ایشان تصویر غول را ساخته و در هر بطن خلقتش را بیک خط مشابهت زیاده تر گردانیده و در چند بطن حصول پذیر شدن شکل انسان را نشان میدهند . و بعضی از ایشان کتابها را نوشته بیان کرده اند که انسان از ترقی تناسل پوزینه و نسناس و اورانکوتان بوجود آمده است . اگرچه با ابطال رای ایشان متصدی شدن بمالایعنی اشتغال نمودن است اما چه فائده که بسیاری مطالعه کنندگان کتابهای ایشان قاعده تناسل و اصول طبیعت را چنانکه باید و شاید ندانسته بمغالطات شبیه حق فریفته شده خود را از اولاد و احفاد میمون و نسناس پنداشته از ایقاع خیر که از مقتضیات تکالیف شرعیه و اخلاق ملکیه است معاف دانسته با طوار بیمی و اخلاق سبعی متخلق میشوند . و اگر بیم حکام و قوانین نمی داشتند هر آینه در اجرای تمامی کارهای بداندیشه هم نمی کردند . لاجرم ابطال هذیان و خرافات ایشان را با چند سخن وظیفه ذمه انسانیت می شماریم .

اکنون از ( ژئولوژی ) یعنی از علم طبقات ارض یک باب

مباحثه محسوس و معقول بکشاییم . عارفان این فن میدانند که قدیم ترین طبقه طبقه صوانیه یعنی طبقه سنک صوماق است . و درین طبقه بحسب الخلقه در درجه پایین تر بجز اصداق که تخمیر نموده اند اثری دیگر از حیوان یافت نمیشود . و این حیوانات تا این زمان نیز در اب بکثرت و وفرت یافت میشوند . کیریم که ایشان در خلقت ترقی یافته تا درجه ذوالعیشین یعنی تا درجه نهنگ و سنک پشت که چه در اب و چه در خشکی زندگانی میکنند میتوانند رسید . ولیکن اثبات آن هم هرگز قادر نمی توانیم شد . چنانچه اکنون هم اصداق و تمساح موجود است مگر سلسله حیوانات متقاربه الخلقه که از دوسه امتزاج یافته باشد موجود نیست . همچنین از حیوان بحری ماهی پرستو که ذوجناح است . تا طیور سباح یعنی تا جانوران که شناوری میکنند بر وجه سالف البیان سلسله موجود نیست و از اورانکوتان که از نوع میمون است و در خلقت ظاهری با انسان مشابهت دارد سلسله که تا درجه انسان ترقی کرده باشد نیز یافت نمیشود . و هلم جرا . بنابراین حیوان و نبات بانواع مختلفه پیدا شده و هر یکی در ذات خود نوعی مخصوص است مگر حیوان و نبات عائله عائله قریب یکدیگر بوده اگر چه بعضی از عائله های حیوان با یکدیگر مقارنت نموده در یک بطن تناسل نمایند . ولیکن در همان بطن تناسل ایشان منقطع گشته بطن دیگر تجاوز نمی نمایند چنانچه استراز خرو مادیان حاصل شده در همان بطن تناسلش منقطع میگردد . ولیکن نبات ازین قاعده مستثناست . اگر چه در میان انواع متقاربه حصول تناسل بتلقیح یعنی بیبوند صورت می بندد . مگر در میان دو چیز یک چیز حاصل نمیشود . مثلا اگر آوبالو با آو پیوند گردد

آ او حاصل میشود . و عمل این تلقیح مانند عمل غرس است . چون درخت خلاصهٔ خالک است پس میوهٔ که از پیوند حاصل میشود از میوهٔ درخت که در زمین نشانده باشند خوبتر میشود . اما چون نوع اعلائی نبات بنوع ادنای حیوان قریب است پس انهم چنان تلقیح را قبول نمیکند . مانند درخت خرما . نتیجه . انسان از نوع دیگر منشعب نشده بلکه نوعیست مستقل . و بامتیاز قیاس و تطبیق و نطق و ترقی و حفظ کلیات از سایر حیوان بکلی متباعد است . و بدلات علم طبقات الارض نیز بر روی زمین از سایر حیوان متاخر و بتکوین ظاهر شده است بحکم ( یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها رجالا کثیرا و نساء ) ظهورش بتکوین امریست معقول . و تکوین ادم علیه السلام باخبار کتب مقدسه نیز بما منقول است . و چون انسان اول بی پدر و مادر پیدا شده است پس چرا پیدا شدن حضرت عیسی را بی پدر انکار نماییم . آیاما اسرار تکوین را میدانیم . ننی . مادر بمثابة کشتزار است . و چنانچه جناب جهان افروز روی زمین را با جمیع تخمها افریده است اگر مریم را نیز تنها بدم مستعد ایستادن افریده باشد چه لازم می آید . پس چگونه بحرف آنکه این کیفیت مخالف عادت تناسل است خصوصیت تکوین را که بفعل ثابت شده است انکار میتوانیم کرد .

بانکار اشیا که عقول قاصره مابدان نمیتواند رسید آیا برای خود عقل و فراست و یا درایت و کیاست را اثبات مینماییم . اگر علم و جهل خود را بمیزان انصاف بسنجیم هر اینکه جهل ما مانند دریا و علم ما یک قطرهٔ آن هم نمیشود .

انکار معجزه یا از تاریکی دل و یا از کمال جهل بوجود می آید .

معجزه چیست . معجزه آنست که اسرار طبیعت را دانسته در حین حاجت چیز را از قوه بفعل آوردن است که دیگران در اتیان مثل آن عاجز مانند . مثلا هر کس میداند که در هوا وزمین آب موجود است . چنانچه موسی علیه السلام در صحرای تیه برای دفع حرارت بنی اسرائیل دوازده چشمه آب بیرون آورد . مصطفی علیه السلام نیز در مکان ( ثنية المرار ) و وادی المشقق عساکر اسلام را آب داده تشنگی ایشان را زائل کردانید . عیسی علیه السلام هم کوران و برص داران را از درد و علت رهایی میداد . هر چند ایشان نیز مانند ما بشر بوده پیدا کردن قادر نبودند . مگر ذات مقدس ایشان بخلق تام مظهر و قلب مبارکشان آینه منور صور غیبیه بوده در هنگام احتیاج بوحی الهی اسرار طبیعت را کشف نموده خوارق عادات را اظهار میکردند . ماهم بدین باور کرده تصدیق مینماییم چونکه دانستن اسرار طبیعت علم است . چنانچه در زمین آب یافتن علم رأفت و از هوا آب بر آوردن علم کیمیا و بیمار آنرا معالجه نمودن علم طب است . مگر پیغمبران عظام صلوات الله علیهم اجمعین از علم الهی بطریق استفاضه تعلم یافته اسرار طبیعت را میدانستند . و دیگر مردمان ان علوم و فنون را که بوجود آمده اند بسعی و تدریس حاصل مینمایند .

فنون و علوم چیست

نتیجه تجربه و تصادف و الهام است

تجربه

مثلا اگر کسی میخواهد که در وسط سطحی متونی را باستقامت تمام نصب نماید . نخستین امکان اجرای آنرا تصور نموده بیک نمونه خرد بتجر به شروع میکنند و از چهار ارکان سطح مقیاسهای دقیق

گرفته بکمال تکلف چند بار تاجر به نموده بالتقریب وسط سطح را یافته و ستون را نصب گردانیده و بعد از آن صورت مستحصره را بفکر دقیق و تأمل تمام نگاه انداخته وسط خط موهوم که سطح را تنصیف مینماید مرکز عمود مشاهده میکنند. و صورتیکه سطح را نصف میکنند یافته از نقطه های نهایت خطوط از بعد که محیط سطح هستند بخارج سطح از طرفین طولا و یا عرضا دودوقوس ترسیم کرده و نقاط تقاطع قوسها بایکدیگر فراهم آمده سطح منتصف میشود. و بوجود این صورت قاعده یافتن وسط سطح نیز منکشف میگردد. و در آنصورت از سر خطی که سطح را تنصیف میکنند یکبار از یسار و یکبار از یمین بخط دودوقوس تشکیل کرده و آن نقاط را که قوسها تقاطع کرده اند بخطی وصال داده و آن خط نیز که سطح را تنصیف میکنند تنصیف کشته از هر طرف بقیاس ثابت میشود که نقطه تقاطع دوخط وسط بوده است و قاعده نصب عمود توسط سطحی باستقامت تمام بالتجر به بظهور آمده و این صورت ضبط و تحریر شده موجب سهولت اخلاف میگردد و این مسئله ریاضی نیز علم میشود.

### تصادف

مثلا اگر نقاشی بخواهد که بترکیب الوان اصلی رنگی کلکون حاصل نماید. ابتدا چند رنگ را باهم آمیخته تجر به میکنند. و اگر ازین ترکیب رنگی که خواهش داشته باشد بخلاف آن رنگی دیگر نیلکون پیدا شود. پس پیدا است که مقصد آن چیزی دیگر بود و رنگ هم رنگی دیگر حاصل کردید. و چون آن رنگ بتصادف حاصل شده است. پس آنرا ضبط نموده مینویسد که از اجتماع اینقدر



وزن از فلان فلان رنگ رنگی چنین پیدا میشود و این هم علم میشود  
و این علم بالتصادف بوجود می آید. و هلم جرا  
الهام و رویا

مقرر است که اگر یکی از پرندگان و درندگان و چرندگان به بیماری  
دوچار شود دوائیکه دافع آن مرض باشد خود بخود بالهام می یابد.  
در اکثر اوقات مشاهده شده و میشود که کربه و یاسکی بعلت قبض  
گرفتار شده و گیاهی که قابل اسهال باشد بلا تعلیم یافته خود را مداوا  
می نماید. زاع هم بمنقار خود آب دریا گرفته و حقه نموده از قبض  
رهائی می یابد. و بعضی طالبان علم نیز که قلب منور دارند در حل  
مسائل مشکل یا ملهم میشوند و یاد در رویا حل نموده در وقت بیدار شدن  
خوش و خرم میگردند. چنانچه ابوعلی سینا ترجمه حال خود را  
خود نوشته بیان کرده است که چندین مسائل مشکله را در خواب  
حل کرده ام. از چندین رجال دیگر هم مسموع و منقول است که امری  
چنین در نفس خودشان نیز واقع شده است.

چون حال برین منوال است پس معلوم کردید که هر اینه همگی  
علوم و فنون از اسباب ثلاثه مذکور بوجود آمده اند

### بحث

در باب ملهم بودن دواب و طیور چه از علمای اهل کتاب و چه  
از حکمای طبیعیون هیچ یکی انکار نمی تواند کرد. و معلوم است که  
الهام در حیوانات که ذوی العقول نیستند بیشتر میشود و حکمتش  
آنست که نوع بشر بیاری فهم و نطق که بدان ممتاز است بجلب  
منفعت و دفع مضرت مقتدر بوده باعمال فکر و حواس امور ضروریه  
خود را حاصل میکند. و چون سایر حیوانات از تدارک وسایط

و آلات عاجز هستند پس ایشان نیز مانند ماسود و زیان خود را دانسته در تدبیر معاش ملهم میشوند . اگر باحوال امور و زنبور و مور بامعان نظر نگاه انداخته شود در تحصیل معاش و امر انتعاش احوال این جانوران ناتوان محیر عقول است . ازین تفصیل معلوم شد که بتلقی وحی و الهام در جمیع حیوانات جناب یزدان استعداد و قابلیت احسان فرموده است . و هر نوع حیوان فراخور حال و شان خود ملهم میشود . هر چند ترکیب ظاهری انسان از دیگر حیوانات اتم و احسن و قوای باطنیش نیز بظاهر متناسب است ولیکن از کفایت عقل و فراست در تلقی وحی و الهام از سایر حیوانات دو نیست . مگر در اموریکه ماورای عقلند بوحی و الهام محتاج میشود . و چون انسان در تدبیر امری مشکل فرو مانده متحیر و متفکر میگردد . پس عجز خود را اعتراف کرده و باطراف و عنایت جناب باری تشبث نموده با سببایکه بر حجت الهی کسب استحقاق نماید توسل و رزیده قلبش که مورد الهام و وحی است مانند آینه مجلی بقبول عکس صور غیبیه مستعد میگردد . بوجه بیان مذکور چنانچه هر نوع حیوان فراخور حال و شان خود بگرامت الهی مظهر میشود باثار عجیبه و دلائل قطعیه مثبت است که نوع انسان در میان نوع خود نیز در عقلی و فراست از یکدیگر تفاوت کلی دارند . و در میان افراد بنی آدم که اکرم مخلوقات است انقدر تفاوت یافت میشود که در یک عصر در میان اینقدر مخلوق که از یک ملیاریشتری باشند تنها چند نفر بعقل و کیاست مشتهر می شوند . از مطالعۀ کتب مقدسه و تواریخ اتم سالقه علم الیقین بمعلوم میگردد که در اثنای مدت هفت هزار و اینقدر سال انبای بشر که از چسب این دار ناپایدار

مرور نموده اند . در میان ایشان ذواتیکه بقوهٔ ایجاد مالاک بودند خیلی کم یافت شده اند . و آن ذوات بابرکات نیز بدو قسم منقسم گشته قسمی که تنها بهوش و خرد علوم و فنون را ایجاد کرده و بانتظام تمام امر معاش نوع انسان را آسان نموده اند . ایشان فلاسفه و حکما هستند . و قسم دیگر که اتم و اکمل انبای بشر بود . و قلب مبارکشان مورد انوار پروردگار و مخزن اسرار کردگار گشته تدبیر معاش و معاد را بما تعلیم و تفهیم فرموده اند ایشان نیز انبیای عظام و رسل کرام هستند . صلوات الله علیهم اجمعین و چون اولیا و اتقیا رضی الله تعالی عنهم بسنت شریف انبیا و اصفیا اقتدا نموده به تبعیت شان ممتاز و سرافراز شده اند پس ایشان را صنفی مستقل حساب نکردم .

### نتیجه

چون بالنسبه تفاوت درجات استعداد حیوان و انسانکه بتلقی وحی و الهام دارند بدلائل یقینیه معلوم کردید پس اقتدار اکمل نوع انسان یعنی رسل کرام علیهم السلام که بواسطهٔ وحی الهی براسرار طبیعت اطلاع یافته در اظهار معجزات قوت خود را نشان میدادند بدرجهٔ ثبوت رسید و صدق وحی و معجزه و نبوت نیز ظاهر گشت . ( ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء ) چون این امور غامضه عقلا بحیر ظهور و اثبات رسیدند پس درین مدعا قلب خود را به تفسیر آیات کریمه که در حق نمل و نحل نازل شده اند نورانی کردانیده اکتفا مینماییم ( قالت نمله یا ایها النمل ادخاوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده ) یعنی مورچهٔ بکروه مورچکان گفت ای مورچکان مساکن خود در آید تا سلیمان و لشکر یانش شمارا پایمال نکردانند . ( و اوحی ربک الی النحل

ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر وما یعرشون) معنی شریفش آنکه پروردگار تو زنبورا ترا وحی نمود که از کوهها و از درختهای تپی و از خانه هسا که مردمان میسازند نشستن گاه اتخاذا نماید . صدق الله مولانا العظیم . در آیات مذکور بملهم بودن مور و تلقی وحی زنبور دلالت مینماید چون در صحف سابقه حقیقت نبوت و وحی و معجزه تعریف شده است پس اکنون حال و شان نبوت مصطفی علیه السلام بیان خواهد کردید .

ولادت با سعادت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بتاریخ جلوس سال چهارم کسری نوشیر و آنکه از ملوک ساسانیان بود و در تاریخ هشت صد و هشتاد و دو سنه شمسیه اسکندر رومی چند ماه پس از وفات پدر ایشان عبدالله بدینا تشریف فرموده و در کفالت جد امجد خود ماده و نخستین در بنی سعد شیر خورده و بعد از آن در بنی نضر شیر حلیمه نوشیدند . چون سن سامی شان بچهار و اصل کردید بعضی احوال غریبه از ایشان بظهور آمده و در وجه مبارکشان تغییری مشاهده گشته دایه آنحضرت یعنی حلیمه ذات مقدس ایشان را بوالده شفقه شان آینه آورده تسلیم نمود . و چون سن مبارک شان بهشت رسید جد بزرگوار ایشان عبدالمطلب وفات نموده عم عالی تبارشان ابو طالب امر کفالت آنحضرت را بدوش خود گرفته بجهت محافظت و جود به بود شان شد نطق عزیمت نمود . حالات و کرامات و اخلاق حمیده و اطوار مرضیه حسنه که در سن صباوت و شباب در ذات نجسته صفات آن افضل کائنات مشاهده میشد فی الحقیقه محیر عقول بودند . باشهر اقوال چون سن همایون شان بسیرنده بالغ شد با عم محترم خود با بو طالب بجانب شام توجه فرموده و وقتیکه ببصری

واصل گردیدند . بحیرانام راهب از مشاهده حالات غریبه آنحضرت چنان تفرس نمود که هر آینه پیغمبر آخر زمان که در انجیل تبشیر شده است همین ذات عالی قدر است . و قوم خود را مرده داده وصیت کرد که در محافظه ایشان حتی الامکان اعتنا نمایند .

چون سن مبارک شان به بیست و سه بالغ شد بمال خدیجه بنت خویلد باردیگر هم برای تجارت بدیار شام توجه فرموده و نسطورا نام راهب نیز از مشاهده بعضی علامات خارق العادات نبی آخر زمان را کشف نموده بگلام خدیجه بنت خویلد مسمی مسیره که همراه فخر عالم بود آگاهی داد . و قنیکه محمد علیه السلام از دیار شام عودت فرمودند خدیجه بنت خویلد باز دواج شان رغبت تمام حاصل نموده و ابو طالب اشراف قوم را دعوت و بتلاوت خطبه بلیغ مبادرت نموده گفت من دست پیمان محمد علیه السلام و صدق خدیجه را از مال خود تسویه و تأدیه خواهم کرد . و بیان قیمت و عظمت گوهر ذاتیه شان مسامع حضار را مشغف و خدیجه را از پدرش یعنی از خویلد خواسته باز دواج پیغمبر علیه السلام مشرف گردانید . در آن هنگام از مرقات عمر عزیز ایشان تمام بدرجه بیست و پنج و اصل گردیده بود .

و چون سن شریف شان بسی و پنج ترقی نمود . قبیله قریش بدینای بیت العتیق مباشرت ورزیده و ذات همایون شان نیز تبرکاً و تیناً برای بنای کعبه سنگ میبردند . روزی عم شان عباس سنگی را بذیل ثوب ایشان وضع نموده بود و در وقت برداشتنش جسم مبارک شان منکشف گشته از کمال شرم و حیاء مدهوش شده بر زمین افتادند . و از مساس وجود ذیحود شان که رحمت عالمیان است

آن بقعه شریف رشك افزای سپهر برین گردید . روزی برای نهادن حجرا سود بجایش در میان اشراف قریش بدعوی حق تقدم قبل وقال بظهور آمده و سرانجام مقال نزدیک قتال شده بود که ناگهان محمد علیه السلام از در کعبه درون آمدند . و همکنان گفتند اکنون امین آمد باید که او را حکم نصب نماییم . و چون درین خصوص در میان قریش اتفاق حاصل شد پس محمد علیه السلام حجرا سود را در وسط احرام گذاشته و از رجال اشراف طرفین عقبه و الاسود و ابو حذیفه و قیس را بر کزیده و بدست این چهار کس سرچهار گوشه احرام را داده و برجایش برده و بدست مبارك خود در جای معین وضع فرموده نزاع را از میان برداشتند . هر چند ذات مقدس شان هنوز يك بچه یتیم بودند با این همه در زمان جاهلیت هم در میان قوم عرب قدر و حیثیت شان معروف و بکمال عفت و استقامت موصوف بوده ذات مقدس ایشان را امین میخواندند . و در معظّمات امور نیز برای و افکار ایشان مراجعت می نمودند . صلی الله علیه و سلم

در بیان مبدا ظهور وحی به مصطفی علیه السلام

محمد عایه السلام بعبادت جناب یزدان مشغول گشته ابتدا احوال غیبیه در رویا بدیشان منکشف شدن گرفت . و هر چه در خواب میدیدند در بیداری بعینه بظهور می آمد . بعد از آن بعبادت خدا رغبت و محبت بیشتر کرده در غار کوه حرا معتکف شدند . مشهور ترین اقوال آنست که وقتی که در مدارج عمر بدرجه چهارم ارتقا نمودند . بوحی و نبوت هم مشرف گردیدند . تو اثر بر آنست که در هنگام

ظهور وحی مانند مدهوشی حالی عارض گشته گاه جبریل امین را  
 بهیئت بشر دیده وحی الهی را تلقی کرده و در وقت افاقت بعینه  
 در خاطر می آوردند. و در بعض اوقات حال غش بشدت بظهور  
 آمده و در وقت افاقت وجود سعادت ایشان بتأثیر تمام عرق ریز گشته  
 تلقی وحی می نمودند. از آیات قرآن ابتدا آیات شریفه ﴿ اقرأ باسم  
 ربك الذي خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم  
 علم الانسان ما لم يعلم ﴾ نازل شده و بزوجه محترمه خود خدیجه بنت خویلد  
 تبلیغ نموده و ایشان هم بلا تردد ایمان آوردند. مال شریف آیات.  
 بنام خالق کون و مکان بدأ نموده قرآن شریف را بخوان و بخوان  
 پرور دکارت که مهر بان تراست انسان را از خون غلیظ پیدا کرده  
 بمریت قرائت و کتابت از سائر حیوان مستثنا و ممتاز گردایده است.  
 تعین الوهیت که مقصود بالذات است. بوجود انسان حاصل شده  
 است. یعنی الله تعالی به پیدایش انسان دانسته شده است.  
 چونکه سائر حیوانات تنها امر معاش را میدانند و دانستن مؤثر از اثر  
 تنها بخصائل انسان مخصوص است

انحال مواد تمام مستمر مانده و آیات بینات در قوم عرب معروف  
 گردیده و شعاع نبوت عامه در هر قبیله و خانه ساری و سائر  
 و صفات رسالت در هر مکان و لسان جاری و دائر گردید. چون  
 ذات مقدس پیر از سن صباوت بصدق مقال و صلاح حال در میان  
 همگنان معروف بوده بوجه سالف البیان در میان قوم امین تسمیه  
 شده بودند. پس ابو بکر و علی رضی الله عنهما که از احوال  
 ایشان زیاده تر مطلع بودند نبوت ایشان ایمان آورده و از سائر  
 اشراف و کبار عرب که حال و شان محمد علیه السلام را میدانستند

گروهی بصدق کلام شان و گروهی دیگر نیز بشاهده آیات  
 و معجزات برای نائل شدن سعادت دارین طوعاً ایمان آوردند .  
 چون ابو جهل و دیگر بزرگان قوم عرب دیدند که روز بروز در میان  
 عرب اسلام تکثر می یابد . از روی حسد و استکبار بمخالفت اصرار  
 نموده و شیعه و هواداران خود را فراهم آورده اهل اسلام را باستنها  
 و رسول خدا را باذا و جفا دارن آغاز نموده و دو بار نزد عم بزرگوار  
 ایشان ابو طالب باجماعت رفته شکایت کردند که محمد  
 اصنام ما را که یزدان ما هستند دشنام میدهد و اگر ازین افکار  
 نکند در حق وی بدی خواهیم کرد . ابو طالب محمد علیه السلام  
 را در جمعیت حاضر گردانیده گفت باید که از دشنام اصنام دشمن  
 زبان را بدر نیام کام نگه دار . محمد علیه السلام ازین کلام چنان  
 گمان نمود که ابو طالب خود را از جایانش باز میکشد . و بگریستن  
 آغاز کرد و فرمود که من یارین حق را اظهار و یا جان خود را در راه  
 پروردگار نثار خواهم کرد . ازین سخن دیک مرحمت و رقت ابو  
 طالب بچوش آمده گفت برو و هر چه میخواهی بکن . ازین کلام  
 رؤسای عرب که برای تشکی آمده بودند بنومیدی باز گشتند . و ابو  
 طالب بدین بیت که تحریر خواهد شد خاطر عاظر رسول خدا را  
 شاد نمود . ( واللہ لن یصلوا الیہ بجمعہم . حتی اوسد فی التراب  
 دفینا . ) . مال بیت . بخدا تامل در مشهوره جلد و سادہ کزین  
 مرت نشوم . فرآیند همگی قریش بمحمد گزند نتوانند رسانید .  
 چون ابو طالب در جایه و محافطه برابر زاده خود محمد علیه  
 السلام ثابت قدم گردید . خدای مقرر کین در حق ضعیفای مسلمین



اذا و جفارا بدرجۃ رسانیدند که هشتاد و سه نفر از رجال و بسیاری از طائفه نسا پیاپی برای هجرت بجانب حبش اذن گرفتند و عثمان بن عفان نیز بازوجه خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم از جمله همین مهاجرین بودند . در آن زمان ملک حبش مسمی نجاشی از مذهب یعقوبیه نصرانی بوده و اعتقاد اسلام را در حق نصرانیت موافق یافته . مهاجرین اسلام را حایه و مأمورین قریش را که برای اعاده اسلام آمده بودند تحقیر نموده باز گردانید .

درین اثنا عمر بن الخطاب و حزه بن عبد المطلب نیز در دائره اسلام در آمده و ایمان این کردان صاحب حسب و نسب قرة الظهر اسلام شده در نشر دین بصورت آشکارا مبادرت ورزیدند . و از ایمان آوردن چنین کردان نامدار گروه مخالفان نابکار بکلی نومید گشته و بر بخانیدن اهل اسلام راه نیافته بطریق دسائیس و حییل رفتار نموده و پیش عربان که بموسم حج بز یارت کعبه آمدندی گاه رسول خدا را ساحر و گاه شاعر گفتندی . و افزای بسیار کرده بافکار ناهموار خود درستردین مبین سعی نمودندی . و لیکن از طرف دیگر نیز محمد مصطفی علیه السلام قبائل زایران عربان را استتبال نموده بدعوت اسلام مباشرت و باقتناع باغای عرب بمعجزه قرآن و آیات فرقان همت و غیرت فرمودندی . و بسیاری کسان از بزرگان عرب نیز بخواش و محبت خود ایمان آوردندی . و در دیار عرب هیچ کدام خانه نمانده بود که همواره در آن مذاکره این خطب عظیم میشد . چون قریش بیقین دانستند که اکنون پیش این سیل رحمت یزدان ایستادن دشوار است . پس در میان خود اتفاق نموده قرار بدان دادند که همراه اسلام و کلام را بکلی